

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

آیا صحت و فساد عنوان مجعول شرعی‌اند؟

عرض کردیم که در این مقدمه مقصود اصلی مرحوم آخوند(ره) این است که، آیا صحت و فساد عنوان مجعول شرعی هستند، تا در صورتی که در صحت یا فساد، بتوانیم استصحاب را جاری کنیم، یا اینکه صحت و فساد از عناوین انتزاعیه یا لوازم عقلیه هستند که، قابلیت استصحاب عند الشك را ندارند.

اقوال در این بحث

در این بحث اقوال متعدد وجود دارد؛ قول اول این است که صحت و فساد هم در عبادات و هم در معاملات عنوان مجعول شرعی‌اند.

قول دوم درست نقطه مقابل این قول اول است که، صحت و فساد نه در عبادات و نه در معاملات مجعول شرعی نیستند بلکه از عناوین انتزاعیه یا لوازم عقلیه‌اند.

قول سوم بین عبادات و معاملات تفصیل داده، گفته‌اند که: صحت در باب عبادات، عنوان مجعول ندارد، بلکه از لوازم عقلیه است، اما در باب معاملات که، این معامله صحیحاً یا فاسد، عنوان مجعول شرعی دارد.

قول چهارم این است که، در معاملات به صورت کلی نگوییم که مجعول شرعی است، بین معاملات کلیه و معاملات شخصیه فرق گذاشته، بگوییم: در معاملات کلی، یعنی وقتی شارع صحت را مثلاً برای کلی بیع جعل می‌کند، عنوان مجعول دارد، اما در معاملات شخصی، یعنی این بیع معین خارجی را بخواهیم بگوییم: صحیح است، این عنوان مجعول ندارد.

قول پنجم این است که، بین صحت واقعی و صحت ظاهریه تفصیل داده، بگوییم که: در جایی که عنوان صحت ظاهریه دارد، عنوان مجعول شرعی دارد و جایی که صحت، صحت واقعی است، عنوان مجعول ندارد که این قول اخیر را مرحوم محقق نائینی(قدس سره) پذیرفته‌اند.

نظریه مرحوم آخوند(ره) در این باره

ابتدا در این بحث نظریه مرحوم آخوند(ره)(در کفایه) را بیان کنیم که قائل‌اند به اینکه، باید بین عبادات و معاملات فرق گذاشت و در معاملات هم بین معاملات کلیه و شخصیه، باز فرق است، یعنی نظرشان این است که، بین اینها تفکیک کنیم که در عبادات صحت را به معنایی که متکلمین معنا کرده‌اند که، صحت موافقت الامر است در این صورت، صحت يك عنوان مجعول نیست و از امور انتزاعیه است. اگر ماتی به با مامور به مطابقت داشته باشد، از این مطابقت و موافقت، چیزی را بناو صحت را انتزاع

می‌کنیم.

اما اگر صحت را به تفسیر فقهاء که، به معنای سقوط الاعاده او القضاء است، تفسیر کردیم، اینجا باید بین اقسام ثلاثه مامور به فرق گذاریم. يك مامور به به امر اولي واقعي داریم و يك مامور به به امر ثانوي اضطراري و يك مامور به به امر ظاهري. اگر صحت و فساد را به معنای سقوط الاعاده یا سقوط القضاء گرفتیم، در جایی که مامور به، به امر اولي است، سقوط الاعاده يك لازمه عقلي است، یعنی وقتی مامور به واقعي اولي، مانند نماز با طهارت مائیه را آوردیم، اینجا اعاده و قضاء ساقط است و این عمل صحیح است، پس این سقوط يك لازم عقلي است، چون این را شارع بیان نمی‌کند، بلکه عقل می‌گوید: دیگر نیاز به اعاده و قضاء ندارد. پس در این قسم هم عنوان مجعول شرعی نداریم.

اما جایی که مامور به اضطراري یا ظاهري داریم و قائل به اجزاء می‌شویم، که اجزاء معنایش این است که، این مامور به اضطراري یا ظاهري، ولو اینکه از نظر ملاک، تمام ملاک در مامور به اولي را ندارد، ولو بقیه ملاکی که فوت شده، راه جبرانش وجود دارد، که شارع اعاده را دوباره واجب کند، اگر شارع حکم به اعاده و قضاء نکرد، در اینجا سقوط الاعاده و القضاء مجعول شرعی می‌شود.

اما در همین جا فرموده‌اند: این در طبیعت کلیه مامور به درست است، یعنی شارع به نحو کلی بیان کند که، اگر کسی مامور به اضطراري را انجام داد، این مجزی است، اما در مامور به معین خارجی، حکم به اینکه این مطابق، با آن مامور به‌ی است که شارع گفته، در اینجا عنوان مجعول ندارد و عنوان انتزاعي دارد. یعنی اگر گفتیم: این صلاه با تیمم، مصداق برای مامور به ظاهري یا اضطراري است، در اینجا عنوان مجعول ندارد.

پس در عبادات مرحوم آخوند(ره) در يك مورد قائل‌اند به اینکه، عنوان مجعول دارد، آن هم به حسب طبیعت کلی مامور به، اما اگر به حسب مصداق خارجی باشد، در همین جا هم، قائل به مجعول بودن نیستند.

اما در باب معاملات، ترتب صحت در معامله به معنای ترتب اثر است، بر معامله‌ای شارع اثر را مترتب می‌داند، اما بر دیگری مترتب نمی‌داند، فرموده‌اند: در کلی اگر شارع گفت: «البيع صحیح»، این جعل شرعی است ولو تاسیسی و تأکیدی هم باشد. اما همین جا هم بین کلی و جزئی فرق گذاشته‌اند که، جعل صحت برای کلی بیع، جعلی است، اما اینکه این بیع خارجی، آن عنوان کلی «البيع الصحیح» برش منطبق است، این را هم عقل بیان می‌کند.

بر این نظریه چند اشکال وارد شده که، ان شاء الله روی این نظریه و عبارت کفایه دقت بفرمایید، روز شنبه ان شاء الله بعضی از اشکالات را بیان می‌کنیم و ببینیم بالاخره چی باید گفت. این بحثی است که مفید هم هست، چون عرض کردیم که، ثمره‌اش در جریان و عدم جریان استصحاب جاری می‌شود.

بحث اخلاقی در مورد ایمان

در کتاب شریف کافی روایتی از امام صادق(علیه السلام) در مورد ایمان هست.

اولاً به صورت اجمال وقتی به آیات و روایات مراجعه می‌کنیم، نسبت به ایمان، به يك نتایج و آثاری می‌رسیم که، غیر از آن برداشتی است که، در ذهن ما و عموم مردم وجود دارد. اگر از ما سوال کنند، ایمان را فقط يك امر قلبی در دایره اعتقاد می‌دانیم. اگر يك کسی هزار گونه عمل هم انجام دهد، اما می‌گوییم که: منافات ندارد با اینکه ایمان داشته هم باشد. اما وقتی به آیات شریفه و روایات، مخصوصاً روایاتی که در این رابطه رسیده، نگاه می‌کنیم، برای ایمان جهات، درجات، مراحل و منازل وجود دارد که، بسیار نکات مهمی است. اصلاً خوب است که، این بحث را بعضی از آقایان که در این کارهای اعتقادی و تفسیری کار می‌کنند دنبال کنند و در روایاتی که در این زمینه‌ها رسیده، دقت دیگری شود.

در روایتی امام صادق(علیه السلام) فرمود: «ان الله وضع الايمان علي سبعة اسهم»، خداوند ایمان را هفت قسم قرار داده، «علي البر»، يك سهمش مربوط به بر و نیکی است که، آنهایی که اهل «بر» نیستند، این گوشه ایمانشان خراب است این سه ایمان را ندارند. «و صدق»، راستگویی، که یکی از علائم بسیار مهم برای مؤمن است، «و اليقين»، قسم دیگر ایمان، در یقین انسان به خداوند، قیامت و آخرت است.

گاهی اوقات بعضی از بزرگان، حتی آنهایی که اهل معنا هستند، وقتی می‌خواهند راجع به کسی تعریف کنند، می‌گویند: اهل یقین

است. اهل یقین بودن خیلی مهم است و خودش باب مفصلی دارد که حالا نمی‌خواهم جزئیات اینها را بگویم، بلکه می‌خواهم به يك شعاع کلی از ایمان اشاره‌ای کنم.

چهارم رضا و تسلیم است. مقام رضا، راضی بودن که، انسان واقعاً طوری باشد که، بین خودش و خدا شکوه‌ای نکند، مریض است، سالم است، فقیر است، غنی است، راضی باشد. مرز رضا در جایی شکسته می‌شود که، انسان حتی در درونش شکایت کند و اضطراب داشته باشد. آدم راضی، آدم آرامی است که، هیچ اضطراب ندارد.

فردا چه واقعه و حادثه‌ای اتفاق می‌افتد، وقتی روی میزان شریعت عمل می‌کند، به هر نتیجه‌ای که می‌رسد، راضی است. روزی انسان اعتبار دارد، روزی هم ندارد، روزی مال دارد، روزی ندارد، روزی علم دارد، روزی این علم از او گرفته می‌شود، «و من عمره ننکسه فی الخلق»، وقتی به سن کهولت رسید، همه چیز از او گرفته می‌شود، قوه بدنی از او گرفته می‌شود، حتی قوای فکری از او سلب می‌شود. این اوصاف در نکس انسان وجود ندارد، آنهایی که واقعاً در سنین جوانی، خودشان را ساخته‌اند، اینها همیشه باقی می‌ماند، رضایت همیشه باقی می‌ماند.

اگر رضایت نباشد، همانی می‌شود که يك وقتی امام(ره) فرمودند که، يك عالم بزرگی از دنیا می‌رفت و در حال احتزار بود، به اطرافیان‌ش گفت: من در حال احتزار و از دنیا رفتن هستم، اما این چه ظلمی است که خدا به من کرد که من مثلاً این عشیره و اولاد و اینها را به این زودی باید از دست بدهم.

پنجم وفای به عهد، ششم علم و هفتم حلم و صبر و بردباری است. البته در روایت دیگر، «ان الایمان عشر درجات»، ده درجه است، «بمنزله السلم»، به منزله پله کان است و اصلاً در بعضی از روایات دیگر، حصری برایش نیامده و فرموده برای ایمان حالات، درجات، طبقات و منازل وجود دارد.

در بعضی روایات، هر عضوی از اعضای بدن انسان را، موظف به يك نوع ایمان کرده‌است که، عضو دیگر موظف به آن نیست که، آن هم خیلی روایت جالبی هست. چشم انسان موظف به يك نوع ایمان دستش موظف به يك نوع ایمان، قلبش موظف به يك نوع ایمان، پایش، گوشش موظف به يك نوع ایمان است.

این که در تعبیر عوام و عموم مردم گاهی وجود دارد که، انسان صبح که از خانه بیرون می‌آید مؤمن است، بعد بدون ایمان برمی‌گردد، برای این است که، اگر فکر کنیم ایمان فقط، منحصر به ایمان قلبی و اعتقاد به خدا و توحید است، خوب می‌گوید: صبح موحد بودم، حالا هم که برگشتم خانه، موحد هستم، در حالیکه نمی‌دانیم که، تمام اعضاء و جوارح ما، در انواع و حالات و درجات ایمان اینقدر اثر دارند که، به این نکته می‌رسیم که، واقعاً انسان نسبت به ایمان، در هر زمانی در يك درجه‌ای قرار دارد. آن ایمانی که انسان دیروز داشت، امروز ندارد، یا قوی‌تر و یا ضعیف‌تر شده‌است و نمی‌شود گفت: این انسان حالت ثابتی دارد. این که در آیه شریفه در سوره مبارکه محمد(صلي الله عليه و آله) می‌فرماید: «الذین اهتدوا زادهم هدی و آتاهم تقواهم»، آنهایی که هدایت پیدا کردند، خدا هدایتشان را زیاد می‌کند که، هدایت همان ایمان است، یعنی در این اعضاء و جوارحی که داریم، این قلبی و فکری که داریم، صبح که از منزل بیرون می‌آییم، تا شب که بر می‌گردیم، اگر محاسبه‌ای کنیم، خیلی درش تغییر بوجود آمده که، خودمان خبر نداریم.

اینطور نیست بگوییم: این آدم خیلی خوبی است، کار به کار هیچ کسی ندارد، وظایف ظاهریه خودش را انجام می‌دهد، اینطور نیست، دائماً در حال ازدیاد ایمان و یا تنقیص ایمان هستیم.

اگر ما باشیم و این روایات، ایمان دري است که، خدا در درون قلب و جوارح انسان قرار داده که باید تقویتش کنیم.

بعد در این روایت فرموده: «ثم قسم ذلك بين الناس»، این هفت قسم ایمان را به همه هم نداده، «فمن جعل فيه هذه السبعة الاسهم فهو كامل»، در آنهایی که این هفت قسم وجود دارد؛ اهل بر و صدق و یقین و رضا و وفا و علم و حلم است، این آدم کاملی است و انسان کامل همین است.

انسان کامل را نباید عرفاً مشخص کنند، اصلاً نمی‌توانند مشخص کنند. انسان کامل را خود انسان کامل باید مشخص کند، یعنی ائمه معصومین(علیهم السلام) که فرمودند: «فهو كامل»، انسان کامل آن است که این هفت سهم از ایمان در وجودش باشد.

به هر کدام که نگاه کنیم تردید شدید داریم، که بگوییم: اهل علم هستیم، علم این نیست که اصطلاحاتی و کتابهایی را، مطالبی را، از این طرف و آن طرف بگیریم و بنویسیم و اضافاتی هم کنیم یا تقییدی هم در آن بوجود آوریم. علم جایی است که واقعاً،

نورائیتی و کشفی در درون انسان نسبت به حقائق به وجود آید.

واقعاً جایی تردید دارد که گوییم: خوب الحمد لله که این هفت تا را داریم، نه خیلی مشکل است. همین علم که کار اصلی ما است، شاید در همین هم انسان تردید داشته باشد.

اهل بر هستیم، نگاه کنیم واقعاً به خانواده خودمان، طرفیان و محل خودمان چقدر نیکی می‌کنیم و از اینها چقدر توقع داریم. بر معنایش این نیست که، آنچه مثلاً میل دارد برایش انجام بده و شما هم تشویقش کنید یا پولی به او دهید، که همین کار را انجام بده. گاهی اوقات بر این است که، انسان کاری که صد در صد مطابق میلش هم نیست، بدش می‌آید، فرض کنید، خانواده‌اش، فامیلش، اهل شهرش، از او فساد خوششان می‌آید، اما انسان به خاطر خوشایند آنها در مقابلشان قرار گیرد. البته مصادیق بالایی بر، تربیت کردن و راه انداختن اینها به سویی کمالات و اخلاق حسنه است.

«فمن جعل فيه هذه السبعة الاسهم فهو كاملٌ محتملٌ»، یعنی کاملی است که تمام این سهام سبعة را حمل می‌کند

«و قسم لبعض الناس السهم»، خدا به بعضی‌ها فقط يك قسم از اینها را داده، «و لبعض السهمين»، بعضی‌ها دو تا را دارند، «و لبعض الثلاثة»، بعضی‌ها سه تا را دارند.

«ثم قال: لا تحملوا علي صاحب السهم سهمين» این هم يك نکته روشنی است که، واقعاً باید به آن توجه کنیم، که اگر فکر کنیم که روزی تمام جامعه انسان کامل می‌شود، این امکان نیست. ایمان يك وزن سنگینی و يك مضرافی است که، هر ظرفی توان حمل آن را ندارد. مثلاً تعبیری که نسبت به سلمان و ابوذر بود که، اگر ابوذر آنچه را که سلمان معتقد بود، می‌دانست کافر می‌شد. نمی‌توانیم به مردم بگوییم که: باید تمام اینها را داشته باشید. اصلاً خدا برای بعضی‌ها، از این هفت سهم، يك سهم را قرار داده و ظرفیتش دیگر بیشتر از این نیست.

امام صادق (علیه السلام) فرموده: «لا تحملوا علي صاحب السهم، سهمين و علي صاحب السهمين ثلاثة»، نمی‌توانیم به مردم بگوییم همه اهل علم شوید، «فتبعضوهم»، یعنی اینکه شما آنها را دچار گرفتاری و فشار می‌کنید. اگر مردمی را که يك سهم از ایمان دارند، بخواهید بگویید: حالا دو سهم داشته باش، این سبب می‌شود که، همان يك سهمش را هم از دست بدهد و بر آنها ایجاد مشقت می‌کنید.

اجمالاً می‌خواهم این را عرض کنم که، ایمان روی این چهار ملاک دور می‌زند و شدت و ضعف پیدا می‌کند؛ اول به حسب مراتب عقل و درک و فهم انسان است، کسی که يك فکر بسیط دارد با کسی که فكر قوی دارد، درجات ایمانشان خیلی تفاوت دارد. دوم به حسب همین اخلاق حسنه است که، واقعاً اولین اثرش در ایمان خود انسان است که، از همه چیز مهم‌تر است. گاهی می‌گوییم: اخلاقت خوب باشد که مردم، دورت جمع شوند، حرفت را گوش کنند، به شما احترام بگذارند، خوب اینها آثار اخلاق حسنه است، اما آنهایی که صاحب خلق حسن هستند، این خلق حسن معلول ایمان کامل آنهاست.

انسان وقتی موجودات را جلوه خدا بداند، نسبت به همه تواضع می‌کند، خودش را يك سر و گردن بالاتر از آنها نمی‌داند و می‌گوید: ما و اینها همه يك جلوه‌ای از جلوه‌های خدا هستیم. پس اخلاق در رابطه با ایمان خیلی مهم است.

ملاک سوم اعتقادات است، يك بعد ایمان انسان را اعتقادات تشکیل می‌دهد. اعتقادات ما هر چه قوی‌تر و شفاف‌تر و از ناخالصی‌ها دورتر باشد، ایمان انسان قوی‌تر می‌شود.

ملاک چهارم به حسب اعمال صالحه‌ای است که انسان انجام می‌دهد.

هر روز ما با این چهار محور ارتباط داریم، عقل و اخلاق و اعتقادات و اعمال، یعنی نتیجه این می‌شود که، صبح که انسان از خانه بیرون می‌آید، اگر رشد عقلی و فهمش بیشتر شود روی ایمانش اثر می‌گذارد، اما چه بسا ممکن است فهمش کم شود، اینطور نیست که آدم‌هایی که عقل هم دارند، خوب این عقلش زیاد رشد نمی‌کند، چه بسا تنقیص هم پیدا کند و ایمان کم می‌شود. اگر هر عمل صالحی را انجام دادیم، درس خواندیم برای خدا، درس گفتیم برای خدا، حرف زدیم برای خدا، شنیدیم برای خدا، ایمانمان تقویت پیدا می‌کند، در اعتقادات و اخلاق حسنه هم همین طور.

علی‌ای حال این روایات ایمان، انصافاً روایات خیلی خوبی است. يك وقتی در جایی صحبت می‌کردم، گفتم که: واقعاً اگر خدا توفیق دهد که، يك دوره اصول کافی را فقط ببینیم، همین روایت را، انسان روزی يك صفحه، یکی دو روایت را انسان ببیند، این را جزء برنامه قرار دهد، خیلی اثر دارد.

خداوند ایمان همه ما را به درجات بالایی قرار دهد.

وَصَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ